

## از زبان بزرگان

همین ترجمه‌ی اول [ادبیات چیست؟]... چه نقش تعیین‌کننده‌ای در رهایی توانمندی‌های در بند زبان فارسی داشته، تا جایی که کمتر از یک دهه بعد، ترجمه‌ی دوم ادبیات چیست؟ ضمناً نمایشگاه توانمندی‌های زبان فارسی است در برابر نهاده‌سازی برای مفهوم غریب خارجی. اگر چنین اتفاقی می‌افتد دقیقاً به خاطر تسلط شگفت‌نحفی بر متن‌های کهن و فقه‌اللغوی فارسی است. مدیا کاشیگر

## واژه‌شناسی

مرد از مُردن است، زیرا زاینده‌گی ندارد و بیشتر از زن به مرگ نزدیک است، زیرا بیرون از خانه و در جست و جوی برآوردن نیازهای خانواده است. مرگ نیز با مرد هم‌ریشه است. زن از زادن است و زندگی نیز از زن است. زن و زادن و زندگی هم‌ریشه‌اند. دختر از ریشه‌ی «دوغ» است که در میان مردمان آریایی به معنی «شیر» بوده و ریشه‌ی واژه‌ی دختر «دوغ‌ذر» بوده به معنی «شیردوش»، زیرا در جامعه‌ی کهن ایران باستان کار اصلی او شیر دوشیدن بود. به daughter در انگلیسی توجه کنید. واژه‌ی daughter نیز همین دختر است. gh در انگلیسی کهن تلفظی مانند تلفظ آلمانی آن داشته و «خ» گفته می‌شده. در اوستا این واژه به صورت دوغْذَر doogh thar و در پهلوی دوخت آمده است. اما پسر، «پوست‌ذر» بوده. کار کردن پوست جانوران بر عهده‌ی پسران بود و آنان چنین نامیده شدند... (عادل اشکبوس)

## ادبیات

که بسیار کسان به اصابت رای بر کارها پیروز آمدند که به قوت و مکابره (۱) در امثال آن نتوان رسید.

زاهدی از جهت قربان گوسپندی خرید. در راه طایفه‌ای طراران (۲) بدیدند، طمع در بستند و با یکدیگر قرار دادند که او را بفریبند و گوسپند بستانند. پس یک تن به پیش او درآمد و گفت: ای شیخ، این سگ کجا می‌بری؟ دیگری گفت: شیخ عزیمت شکار می‌دارد که سگ در دست گرفته است. سُوَم بدو پیوست و گفت: این مرد در کِسوت اهل صلاح است، اما زاهد نمی‌نماید، که زاهدان با سگ بازی نکنند و دست و جامه‌ی خود را از آسیب او صیانت واجب بینند. از این نسق (۳) هر چیز می‌گفتند تا شکی در دل زاهد افتاد و خود را در آن متهم گردانید و گفت که: شاید بود که فروشنده‌ی این جادو بوده است و چشم‌پندی کرده. در جمله گوسپند را بگذاشت و برفت و آن جماعت بگرفتند و ببرد.

۱. منازعه/درشتی، زور ۲. دزد ۳. روش، طریقه  
(کلیله و دمنه: ۱۳۸۵)

## ویرایش: قواعد نگارش جرج اورول (۱)

جورج اورول، نویسنده‌ی معروف انگلیسی، در مقاله‌ای شش قاعده برای ایجاد ارتباط به بهترین وجه و بیان درست و دقیق اطلاعات عرضه می‌کند. رعایت این قواعد موجب می‌شود نویسنده و مترجم مطالبش را به‌روشنی و بدون اشکال و ابهام انتقال دهد و خواننده گفته‌های نویسنده و مترجم را به‌راحتی و بدون دردسر درک کند. رعایت این قواعد به بهبود ترجمه و ویرایش کمک شایانی می‌کند.

۱- هرگز از استعاره، تشبیه یا دیگر صنایع کلامی که در مطبوعات [و رادیو و تلویزیون] به چشم می‌خورد استفاده نکنید. در مطبوعات و به‌ویژه رادیو و تلویزیون ایران از فعل «داشتن» به‌وفور به جای بسیاری از افعال استفاده می‌کنند: توضیحی داشتن = توضیح دادن، صحبتی داشتن = صحبتی کردن؛ گزارش خود را داشتن = گزارش خود را فرستادن/ کردن.

۲- وقتی می‌توانید از واژه‌ی کوتاهی استفاده کنید، هرگز واژه‌های قلبه و سلمبه و عبارتهای دور و دراز به کار نبرید.

اطلاع حاصل کردن: شنیدن، فهمیدن، اطلاع یافتن  
به رشته‌ی تحریر کشیدن: نوشتن  
مورد تصویب قرار دادن: تصویب کردن

۳- وقتی می‌توانید از فعل معلوم استفاده کنید، هرگز فعل مجهول به کار نبرید. در بسیاری از کتاب‌های نگارش انگلیسی نیز این توصیه را می‌توان یافت. امروز ساخت مجهول به علت تأثیر زبان‌های اروپایی در فارسی بسیار زیاد شده است، در حالی که استادان نگارش و ادیبان انگلیسی ساخت معلوم را ترجیح می‌دهند. (حسن هاشمی میناباد)

near- با صفت و اسم ترکیب می‌شود و صفت و اسم جدیدی می‌سازد. واژه‌هایی که بدین ترتیب ساخته می‌شوند نشان می‌دهند که چیزی تقریباً تمام ویژگی‌های صفت یا اسم پایه را دارد و در آستانه‌ی تبدیل شدن به آن است یا رو به تبدیل شدن به آن دارد. near- در این ترکیبات به معنی صوری آن یعنی «نزدیک» نیست، چنان‌که برخی آن را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌اند. معادل‌های درست near- را با ذکر مثال، در چند شماره از مجله می‌آوریم (۳).

## در آستانه -

near-accident	در آستانه تصادف	near-certainty	در آستانه قطعیت
near-bankrupt	در آستانه ورشکستگی	near-crisis	در آستانه بحران

## رو به -

near-completion	رو به اتمام	near-perfection	رو به کمال
-----------------	-------------	-----------------	------------

(حسن هاشمی میناباد)

مترجم باید بیشتر به مطالعه‌ی نقد بپردازد. غیر از آن آثاری که نام بردید [آثار کلاسیک]، مترجم لازم است رمان و شعر هم بخواند. یک سلسله مطالعات اختصاصی هم برای هر مترجمی لازم است که منجر به شناخت آن نویسنده‌ای می‌شود که مترجم قصد ترجمه‌ی آثارش را دارد. (رضا رضایی)

## مقابله‌ی ترجمه: غرور و تعصب

## شعر

آن قصر که جمشید در او جام گرفت  
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت  
بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر  
دید که چگونه گور بهرام گرفت

In the palace where Shah  
Jamshid raised his cup,  
The fox had come to rest, and  
the gazelle had given birth.  
And Shah Bahram who hunted  
the wild ass all his life  
Has at last been snared in the  
wilds by death.

از آمدنم نبود گردون را سود

وز رفتن من جاه و جلالش نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود

کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

My entrance had been of no  
benefit to this world;  
Nor will my exit add to its  
splendour.  
I have yet to hear from someone  
with my own two ears  
The real reason for my arrival  
and departure.

(ختیام، ترجمه‌ی کریم امامی)

IT is a truth universally acknowledged that a single man in possession of a good fortune, must be in want of a wife. However little known the feelings or views of such a man may be on his first entering a neighbourhood, this truth is so well fixed in the minds of the surrounding families, that he is considered as the rightful property of some one or other of their daughters. 'My dear Mr Bennet,' said his lady to him one day, 'have you heard that Netherfield Park is let at last?' Mr. Bennet replied that he had not. 'But it is,' returned she; 'for Mrs. Long has just been here, and she told me all about it.' Mr. Bennet made no answer. 'Do not you want to know who has taken it?' cried his wife impatiently. 'You want to tell me, and I have no objection to hearing it.'

This was invitation enough. 'Why, my dear, you must know, Mrs. Long says that Netherfield is taken by a young man of large fortune from the north of England; that he came down on Monday in a chaise and four to see the place, and was so much delighted with it that he agreed with Mr. Morris immediately;

صغیر و کبیر فرض‌شان این است که مرد مجرد پول‌پوله‌دار قاعدتاً زن می‌خواهد. وقتی چنین مردی وارد محل جدیدی می‌شود، هر قدر هم که احساسات یا عقایدش ناشناخته باشد، چنان این فرض در ذهن خانواده‌های اطراف جا افتاده است که او را حق مسلم یکی از دخترهای خود می‌دانند. روزی خانم بنت به شوهرش گفت: «آقای بنت عزیز، شنیده‌ای که ندرفیلد پارک را بالاخره اجاره داده‌اند؟» آقای بنت در جواب گفت که نه، نشنیده است. خانم بنت گفت: «ولی اجاره شده.

همین الان خانم لانگ این‌جا بود، سیر تا پیازش را گفت.» زنش بی‌طاقت شد و با صدای بلند گفت: «نمی‌خواهی بدانی چه کسی اجاره‌اش کرده؟» «تو می‌خواهی به من بگویی. باشد، گوش می‌کنم.» همین اجازه کافی بود. «بله عزیزم، باید بدانی. خانم لانگ می‌گوید که ندرفیلد را یک جوان پول‌پوله‌داری اجاره کرده که مال شمال انگلستان است. روز دوشنبه با کالسکه‌ی چهاراسبه آمده بود ملک را ببیند. آن قدر خوشش آمد که درجا با آقای موریس توافق کرد.» (رضا رضایی: ۱۳۸۶)